Consideration and Critique of Horwich’s Solution for the Liar Paradox in terms of the Minimalist Theory of Truth

Hooman Mohammad Ghorbanian

Received: 07/02/2021  Accepted: 07/03/2021

Abstract
The liar paradox involves a self-referring sentence which claims its own falsity. A host of solutions have been offered for the paradox, some of which take the dismissal of the natural language and deployment of formal languages as the fundamental solution, while others try to solve the paradox in terms of natural languages. The problem of this paper is why Paul Horwich’s solution for the paradox in terms of the minimalist theory of truth—which falls in the second category of solutions—is flawed. Drawing on the descriptive-analytic method, this research aims to show the inadequacy of Horwich’s claim that it is possible to explain all uses of the concept of truth by making recourse to our intrinsic and linguistic tendency to endorse all instances of equivalence schema. His solution to the liar paradox is to dismiss the instances of equivalence schema related to self-referring sentences. I conclude that this answer not only fails to be a proper answer to the paradox, but also amounts to a flaw in the explanation provided by the minimalist theory of the concept of truth.

Keywords
Liar paradox, self-referring sentence, minimalist theory of truth, equivalence schema.

1. Assistant professor, Department of Philosophy, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

h.ghorbanian@ltr.ui.ac.ir

بررسی و نقد راهحل هورهیج برای پارادوکس دروغگو
مطالعه نظریه حداکثری صداق

همون محمدقربانیان ۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۹
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۷

چکیده
پارادوکس دروغگو شامل جمله خودارجاعی است که مدعی کلک خودش است. برای این پارادوکس راه‌حل‌های متعددی ارائه شده که بخشی از آن‌ها، کارگذاری‌شان بیان بزرگ و استفاده از بیانهای صوری و مصنوعی را راه‌حل اساسی می‌دانند؛ اما شماری از راه‌حل‌ها نیز می‌کوشند این پارادوکس را در زبان‌های طبیعی رفع کنند. مسئله مقاله این است که چرا راه‌حل بل هورهیج به این پارادوکس تلمیح نظریه حداکثری صداق که در دسته دوم راه‌حل‌ها قرار می‌گیرد ناقص است. هدف این پژوهش که به روش توصیفی- تحلیلی انجام گرفته این است که نشان دهنده ادعای هورهیج مبنى بر امکان توضیح همیکاربردهای مفهوم صدق با توسل به تمایل ذاتی و زبانی می‌باشد. به‌طوری‌که هورهیج برای حل پارادوکس دروغگو، کارگذاری نمونه‌های صورت هم‌ارزی مربوط به جمله‌های خودارجاع ایست. نتیجه اینکه این پاسخ نه تنها می‌تواند پاسخ مناسب‌تری برای این پارادوکس باشد، بلکه پذیرفتن این راه‌حل به معنای ناقص بودن تبیین و توضیحی است که نظریه حداکثری صداق مفهوم صدق ارائه می‌دهد.

کلیدواژه‌ها
پارادوکس دروغگو، جمله خودارجاع، نظریه حداکثری صداق، صورت هم‌ارزی.
مقدمه

پارادوکس دروغگوی ۱ از مدت‌ها می‌باشد که شاگردی از سده چهارم پیش از میلاد، در پایگاه‌ها و مکان‌های مشابه، این انتقاد را به حساب می‌آورند. از نظر تاریخی، زنون الثقافی از نخستین فیلسوفانی است که همواره نامش با پارادوکس دروغگوی همراه بوده و مثال‌هایی زیادی از این انتقاد نقل شده است. اما اضافه‌ی پارادوکس دروغگوی به همین مکان‌ها می‌باشد و تا امروز نسبت به آن به نام پارادوکس دروغگوی نام می‌دهند. در طول تاریخ دگرگونی‌های زیادی کرده است؛ ویلیام ترانشامانشیک را به مکان‌های مختلف دانسته است که این انتقاد را به نام پارادوکس دروغگوی نام می‌دهد. در تاریخ پارادوکس دروغگوی، این انتقاد را به نام پارادوکس دروغگوی هم می‌گوید. «من دروغگو هستم»، یا پارادوکس دروغگوی (مرد کرتی) (۲۷) pleitz, ۲۰۱۸، p. ۲۷

کرت گفته بود: «همه که‌ها همیشه دروغ می‌گویند». ۲

پارادوکس دروغگوی در میان متقن‌دانان مسلمان نیز شناخته شده بوده و با نام شبهه جذر اصل بیان شده‌بود. این پارادوکس دروغگوی را از میان متقن‌دانان سده هفتم تقریبی دوجمله‌ای از این پارادوکس ارائه داده بود؛ بیدین صورت که: "سخنی که هم که خواهان گفته صادق است و سخنی که هم که هم‌اکنون گفته کاذب است". در ریاضیات اعدادی مانند عدد ۲ را که جذر آنها نامشخص باشد، اعدادی دارای جذر اصلی می‌باشند و به نظر می‌رسد متقن‌دانان مسلمان از جمله تفتیزاتی این شبهه و

۱. liar paradox

۱. این پارادوکس به نام پارادوکس "ایمینس" یکی از اصل‌های کرت از چاپین آستن است که در ترجمه کتاب فلسفه متقن، به فرم عربی ترجمه شده‌است و در آن به تایید پارادوکس دروغ‌گو یافت. اگر فرض کنیم ایمینس دروغ‌گوی بود، دیده‌ای که تمام کرت‌ها دروغ‌گو هستند؛ کاذب باشد، در این صورت منافع جمله فوق - که موجه کیلی است یک جمله جعلی می‌شود؛ پس اگر به این صورت، کرت‌ها دروغ‌گوی نیستند، حاکمیت تایید می‌شود که شخصی ایمینس است از جمله همان شخصی است که دروغ‌گوی نیستند؛ بنابراین این ایمینس نیست به پارادوکس دروغ‌گوی کمتر پارادوکس کسی‌کال است؛ زیرا بلافاصله می‌توان فرض کرد که کاذب است؛ هرچند صادق نیست.

۲. pleitz, ۲۰۱۸، p. ۲۷

۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، نکته: ردیما رسولی، شریفیان؛ تثنی پارادوکس دروغ‌گوی در آراء متقن‌دانان مسلمان و نقد و ارزیابی آن بر مبنای ساختار تارسوی (احد فرامرزی‌شریفی).
1. صورت بندی‌های مشهور از پارادوکس دروغ‌گو

اگرچه صورت‌های فراوانی از این پارادوکس وجود دارد، در روزگار جدید دو صورت زیر شهرت بیشتری دارند:

صورت بندی اول: «این جمله کاذب است»

به راحتی دیده می‌شود که جمله فوق به خودش ارجاع می‌دهد و خود را کاذب می‌داند و اگر کاذب جمله کاذب را معادل صدق آن بدانیم، تناقضی آشکار نمی‌یابد.

می‌شود:

اما صورت دوم به قرار زیر است:

از میان دو ادعای زیر، هر دو درست به نظر می‌رسند، اگرچه با هم سازگار نیستند: ادعای اول این است:

\[ S = \text{جمله‌ای به نام} \]

این عبارت را می‌توان به گونه‌های مختلف باز گفت؛ مثلاً:

- هر کسی می‌تواند بگوید که آنچه می‌گوید کاذب است.
- گزاره‌ای وجود دارد که آنچه می‌گوید کاذب خود است.
- جمله‌ای وجود دارد که گزاره خاصی را در متنی خاص بیان می‌کند و آن گزاره خبر از کاذب جمله می‌دهد.

چنین جمله‌هایی به نظر دارای ارزش صداق یا کاذب هستند و در نگاه اول نمی‌توان آن‌ها را بدون ارزش صدق یا کاذب (یا در منطق سه‌ارزشی دارای ارزش آ) دانست. حتی آنانی که این جمله‌ها را پی مفهوم کنند، آن‌ها را درک می‌کنند و می‌فهمند و سپس ادعای پی مفهوم‌ساز آن‌ها را می‌کنند.

\[ 1. \text{nonsense} \]
ادعای دوم این است:

هر جمله‌ای صادق است، اگر و تنه اگر، محضویت آن از امور واقع باشد (مثل آن‌گونه‌ای نظریه مطابقت صدق باشیم؛ یعنی جمله مورد نظر مطابق با واقعیت است).

این صورت را می‌توان به شکل زیر نیز نشان داد:

\[ T \rightarrow P \rightarrow P \rightarrow S \]

\[ T \rightarrow S \rightarrow S \rightarrow S \]

\[ T \rightarrow S \rightarrow S \rightarrow S \]

آنچه این جمله می‌گوید کاذب است.

جمله S صادق است، اما آنچه می‌گوید از امور واقع باشد.

حال می‌توان نام‌گاری S و T را به صورت زیر نشان داد:

فرض کنیم S جمله‌ای باشد که به خود ارجاع می‌دهد و می‌گوید کاذب است. یا S صادق است با صادق نیست، اما نمی‌تواند صادق باشد؛ زیرا S می‌گوید که صادق نیست و اگر صادق بود، آن گاه بتای T نمی‌تواند صادق باشد؛ زیرا T می‌گوید زمانی S صادق است که آنچه می‌گوید از امور واقع باشد. اما آنچه می‌گوید این است که S صادق نیست؛ بنابراین از امور واقع هم نیست و ازهمین رو هم‌ارزی و دوشرطی T برقرار نخواهد بود و T کاذب خواهد بود.

اما آگر S صادق نباشد و خود نیز بگوید که صادق نیست، پس بنابر T هم‌ارزی برقرار خواهد بود و S با یک صادق محسوب شود (26).


افزون بر روایت‌هایی که برخی از آنها بیان شد، مناسب است صورت بندی

1. facts

2. این جمله، جنبه‌ای از مفهوم صدق را در نظر دارد که در نظریه مطابقت صدق تبیین می‌شود.

3. اگر صداقت نویسی بیاید، آگر تنه آگر است.

4. با به آرای جهم کارگاهی، اگر جمله از افراد بر آنها درباره خود جزئی می‌گوید، امور دیگری را نیز مطرح کند، آنگاه تنه تفاوت دارد که آنچه مطابق مضمون و محضویت S است، نادرستی آن است، برای نشان دادن آنچه می‌گوید کافی نیست و این شاید راه فرآی برای این پارادوکس باشد.
تارسکی (1933، صفحه 158) در نیز به دلیل اهمیت آن ذکر کرده:

اگر حرف C را برای نامیدن عبارت «این جمله که به صورت ایرانیکی نوشته شده است» به کار بگیریم، آن گاه پارادوکس C که می‌توان به شکل زیر بیان کرد:

\[
\text{صادق نیست (به صورت ایرانیکی)}
\]

روشن است که

\[
C \iff C
\]

با استفاده از قوانین منطق کلاسیک، می‌توان از سطرهای (۱) و (۲)، تناقض زیر را بیرون کشید:

\[
\text{صادق است اما C صادق نیست.}
\]

اما علت این پارادوکس چیست؟ به نظر نمی‌رسد دو مقدمه دارای اشکال باشند؛ زیرا گزاره (۱) گزاره‌ای است که از قرارداد خودمان نتیجه می‌شود و گزاره (۲) نیز نمونه‌ای از قرارداد T یا صورت هم‌ارزی آست که همگان در مورد درستی آن هم‌نظرند:

\[
P \iff X
\]

قرارداد X یا صورت هم‌ارزی در جمله فوق، p نشان یک جمله و X نام آن جمله است. در صورتی که p جدید، از "P" به عنوان نام جمله استفاده می‌شود و صورت هم‌ارزی را بدينش شکل نشان می‌دهد: "P" صادق است اما از طرف دیگر نمی‌توان به قوانین منطق کلاسیک نیز برای ایجاد این پارادوکس تریدگی کرد؛ بنابراین با معما و پارادوکس سختی روبه‌رو هستیم.

---

۱. روشن است که از این جمله دوشرطی می‌توان هم صادق است و هم صادق نیست، و نتیجه گرفت که

۲. convention T

۳. equivalence schema
2. رابطه پارادوکس دروغگو و نظریه‌های صدق

بنا بر صورت نبندی‌هایی که بیان شد می‌توان در دسته راهحل مشکلات هایی برای رفع پارادوکس دروغگو تصویر کرد، دسته اول راهحل‌هایی که این مناطع را ناشی از ورود جمله‌های غیردرست ساخت. 1 (جمله‌هایی که مطابق قواعد نحوی ساختار درستی ندارند) به بازی می‌ماند و معتقدان بیشتر جمله‌ای فرم درستی ندارشته باشد، به چیز استفاده از آن مشکلات را به هر مانند و جمله خودارگاه، بنی گی جمله‌ای که در درون خود از نام خود استفاده می‌کند، نیز از آن دسته جمله‌هایی است که معتقدان ریشه مشکل در تعریف نادرست از مجموع صادق است و یا مفهوم صدق است و با تعریف درست از مفهوم صدق در زبان، می‌توان از برخی جنین پارادوکس‌های جلوگیری کردن برای مثال تارسکی، پیدا کشیدی به دنیا در نقش داشتن تعریف هایی می‌داند که تاکنون از صدق ارائه شده‌اند و بدون ترتیب رابطه جدی میان مفهوم صدق و پارادوکس دروغگو وجود دارد؛ به شکلی که تمام نظریه پردازانی که تا به حال به نظریه‌های صدق پرداخته‌اند، به نوعی در مورد پارادوکس دروغگو نیز موضوع گیری کرده‌اند و راهحلی برای رفع آن پیش به‌داهنده همچنین برای نشان دادن نقش مفهوم صدق وبه یادی تعریف آن در تحلیل پارادوکس دروغگو، می‌توانم این پارادوکس را یکبار با واژگان «کاذب» و بار دیگر با واژگان «غیرصادق» بیان کنم، در پارادوکس دروغگوی تقویت شده‌که مسئله موجود را به شکلی شدیدتر نشان می‌دهد، به جای «این جمله کاذب است» با یک جمله غیرصادق است، مواجه هستیم که طبق نظر فرانسیس (149) مخصوص فلسفه‌ای طراحی شده است که به منطق دوازده‌شی اعتماد ندارند. اصل دوباره 3 می‌گوید که هر جمله‌ای صادق است یا کاذب؛ بدین ترتیب در مورد هر جمله‌های درست ساخت در منطق به «well-formed formula» مشهور هستند.

1. جمله‌های درست ساخت در منطق به «well-formed formula» مشهور هستند.
2. strengthened liar paradox
3. the principle of bivalence
جمله‌ای با یک کپ قطعه منفصله حقیقیه روبه‌رو هستیم: هر جمله با صادق است با کاذب
(به صورت حقیقه)؛ بدين ترتيب اگر جمله‌ای صادق نباشد، کاذب خواهد بود و اگر
کاذب نباشد، صادق خواهد بود. اما اگر منطق مورد قبول، مثل سزارشی باشد، آن‌گاه با
سهر ارزش صداق، ا‌آراشمین صدق و کاذب) و کاذب روبه‌رو هستیم؛ بدين ترتيب اگر
جمله‌ای صادق نباشد، يا خواهد بود يا کاذب. اگر فیلسوفی اصل دوارزشی را نپذیرد،
آن‌گاه قسمت دوم استدلال مبنا بر نبود هماهنگی و سازگاری ميان S و T، كه در چند
بخش قبل آمده، زير سوال مي‌رود و ناسازگاری در اينجا چندرسان آشكار نست؛ زيرا
جمله S كه در مورد خود مي‌گويد كه كاذب است، يا صادق است يا صادق نست. اگر
S صادق باشد، یعنی طبق T از امور واقع است، درحالي كه آنچه خودش مي‌گويد كاذب
خوشه و مطابقت‌نداشتن با امور واقع است. اما اگر S صادق نباشد، طبق T محتواي آن از امور واقع نست
و اگر از امور واقع نباشد يا است يا کاذب. اگر در همين جا فرض كنیم كه باشد،
آن‌گاه با S ناسازگاری ندارد؛ زيرا غيرصادق همان كاذب نست. البته در منطق
دوارزشی غيرصادق همان كاذب است و ناسازگاری مشهود مي‌باشد.

۳ نشان دادن ناسازگاري در دروغگوی تقویت‌شده و راهل‌های ممکن برای آن
در قسمت قبل ديده شد اگر منطق دوارزشی مبتا كار نباشد (یعنی افزون بر ارزش
صداق و کاذب، ارزش سومي هم داشته باشيم)، و جمله S بگويد كه غيرصادق است،
آن‌گاه ناسازگاري وروديا نست. اما مي‌توان نشان داد كه ناسازگاري بین S و T مستقل از
اصلي منطق دوارزش مي‌باشد و پارادوکس دروغگو قدرتی رافتر از منطق‌های
چندارزشکي دارد و آنها را نيز تحت شعاع خود قرار مي‌دهد; بدين منظور ادعای
ضعيف تر S0 را در نظر مي‌گيريم:

(S0) جمله‌ای وجود دارد كه در مورد خود مي‌گويد كه كاذب است.

استدلال برای نشان‌دادن نبود سازگاري به شرح زير است:
فرض كنیم جمله S0 جمله‌ای از نوع دروغگوی معمولی باشد (یعنی S0 مي‌گويد كه
کاذب است. نخست نشان می‌دهیم که S کاذب نیست.
فرض کنیم که S کاذب است، خود نیز می‌گوید که کاذب است؛ پس نمی‌تواند کاذب باشد؛ پس S کاذب نیست.

اصلی که در اینجا استفاده شده این است که یک جمله نمی‌تواند هم صادق و هم کاذب باشد. این اصل معناشناختی از اصل دووارشی مستقل است؛ زیرا در هر منطقی، چه دووارشی و چه چندارشی، یک جمله نمی‌تواند همزمان دو ارزش داشته باشد.

حال نشان می‌دهیم که S کاذب است:

1. راهحل اول

درست هستند؛ زیرا از مفاهیم معناشناختی و بدعنی، مانند مفهوم صدق، دلالت و غیره تجییه می‌شوند. استفاده در مورد ناسازگاری نیز درست است و نشان می‌دهد که این مفاهیم در کار هم ناسازگارند؛ پس راهحل ما با یکنام شامی بازسازی عقلانی 1 و تعريف مجدد این مفاهیم باشد تا این مفاهیم بازسازی شده، جمله‌های S به شکل جدید حاصل شوند که به تناقض نیتیابند (Chihara, 1979, p. 603). این راهحل به راهحلی که در نظریه حاکی صدق بی‌شناسید می‌شود تبدیل است. این مطلب را در بخش ششم توضیح خواهیم داد.

1. rational reconstruction
راهحل دوم

راهحل دوم به ابهام در درک مفهوم صدق متوسل می‌شود. به طور کلی آگر واژه صدق میان یک ممکن مشترک لفظی باشد، مثلًا معنای آن طبق نظریه مطابقت صدق یا معنای آن طبق نظریه هماهنگی و یا مصادای آن بسته به متن تغییر کند و در استدلال‌هایی که در آنها واژه صدق وجود دارد مشخص نشود کدام معنا و کدام دامنه مصادای مورد نظر است، آن‌گاه اعتبار آن استدلال زیر سؤال می‌رود. حال به همین دلیل می‌توان در اعتبار استدلالی که حکم به ناسازگاری میان S و T می‌کند تردید کرد؛ به این ترتیب که ممکن است معنا "صداق" در جمله S صادق است، جمله "S منتجه شده و معنای صدق در جمله S صادق است" که از جمله "T" منتجه شده، منتفاوی باشد.

حتی می‌توان گفت که محمول صدق، نمایه‌ای است و معنا و دامنه مصادای آن در سطوح مختلف تغییر می‌کند؛ مثلًا جمله "S جمله موجه جزئی است" و به صورت "جملهای وجود دارد که ... (X) بیان شده و جمله T به صورت جمله موجه کلی است و به صورت "هر جملهای که ... (X) بیان شده است و همین تفاوت در سورها، تفاوت در سطح را نیز پیدا می‌آورد و چون معنای و مصداق "صداق" بسته به سطح، در دور جمله یکسان نیست، پس نتیجه استدلال، علی‌نیز ناسازگاری میان S و T نیز باطل است.

راهحل سوم

ادعای مطروح شده در T نادرست است؟ زیرا "صداق است" یک محمول جزئی است. می‌باشد؟ یعنی حمل "صداق" بر جمله‌هایی که ارزشی ندارند (یا صدق و کذب پذیر نیستند) به تولد جمله‌هایی منجر می‌شود که آنها نیز به نوبه خود خالی از ارزش هستند.

1. indexical
2. partial predicate
اگر جمله‌ای مثلًا دارای اسمی باشد که مدلولی نداشته باشد، آن گاه آن جمله صدق و کذب پذیر نیست؛ پرای مثل در گذشته گمان می‌کردند گرا سیالی به نام کالریک است که از اجزاء گرم به سرد منتقل می‌شد؛ اما اکنون که این نظریه باطل شده است، جمله کالریک از جسم گرم خارج می‌شد، جمله‌ای دارای نامی است که به چنین دلایل ندارد. این جمله حاوی یک گزاره توقیفی است. از جسم گرم خارج می‌شود است و هیچ صدق و کذبی ندارد. جمله‌های خودارجاع هم که می‌گویند کاذب هستند، به صدق یا کاذب دلایل ندارند و نمی‌توان آنها را صادق یا کاذب دانست؛ بدين ترتیب می‌توان فرض کرد جمله T که یک جمله کلیه است، نمونه‌ها یا مصادقی دارد که تهی از ارزش هستند و یا صدق و کذب پذیر نیستند (مانند جمله‌های دروغگو). نمونه‌هایی که دارای ارزش هستند، "صادق" می‌باشند ولی قطع تمام نمونه‌ها، صدق و کاذب پذیر نیستند.

پس خود T پس در باب ارزش دارای مشکل و یا تهی از ارزش است (140). (Gupta, 2005, p. 140).

پاسخی به این راهحل وجود دارد که به پارادوکس یا پاتگی دروغگو ۲ معروف است؛ علی‌رغم حمله ما به پارادوکس، با ضرر حمله او پاسخ داده می‌شود؛ بدين ترتیب که طبق ادعای فوق، S که جمله دروغگوی ماست، خالی از ارزش است و T در مورد آن کارایی ندارد؛ اما

1. خود S می‌گوید که صادق نیست و یا کاذب است؛ پس چگونه دارای ارزش صدق یا کاذب نیست.


راهحل چهارم

راهحل تارسکی که در مقاله‌ای در سال ۱۹۳۳ با عنوان "مفهوم صدق در زبان‌های ناسنجانه"
1. object language
2. meta language
زبان موضوعی را تعريف كرد. صدق در زبان MML نيز در زبان بالاتري (1) قابل تعريف است. اين راهحل برای پارادوکس دروغگو، راهحل سلسله مراتب 2 ناميده مي شود؛ برای مثال هنگامی كه مي گوييم ابرف سبيد است، در مربه اول از زبان، يعنی زبان موضوعي قرار داريم و هنگامی كه مي گوييم ابرف سبيد است صادق است، در مربه دوم از زبان، يعنی فرازبان قرار داريم. حال در مورد جمله‌های دروغگو نيز اين سطوح مختلف از زبان از بروز پارادوکس جلوگیري مي كنند؛ بدين صورت كه فرض كنيم جمله دروغگویي ما چنين باشد:

اين سخن من كاذب است

حال طق قرارداد T تارسکي يا صورت هم ارزى:

اين سخن من كاذب است صادق است اين سخن من كاذب است.

اما طق نظر تارسکي، جمله سمت چپ در مربه و سطح مفتوخت نسبت به جمله سمت راست است؛ بنابراین نمي توان گفت صدق و كاذب بياشد در آنها از محاصره مي كند. در اینجا يادآوری اين نکته مهم لازم است كه بينشادن تارسکي مربوط به زبان‌های صوري خاصی است كه مناسب با نظر او سازمان داده شده‌اند (زبان‌های باز) و خود او نيز معترف است كه در مورد زبان طبيعي به زبانی بسته است، ارائه چنان سازمانی ممکن نپذير است. بنابراین بروز پارادوکس در زبان طبيعي جاری نبا زد است. 3. درواقع از ميان تمام زبان‌های موجود، تارسکی توجه خود را به خانواده خاصی از زبان‌های باز، يعني مجموعه زبان‌های صوري در چهارچوب منطق رياضي متمرکز مي كنند. هر كدام از اين زبان‌ها شامل موارد زير مي شود: (1) مجموعه‌اي از ثابت هاي منطقی دردبرارنده ادات با تابع صدق مشخص، سورهاي كلی و موجودي و گاهي نيز اين هماني؛ (2) مجموعه نامنتهاي از متغييرها؛ (3) مجموعه‌اي از ثوابت غيرمنطقی: ثوابت فردي.

1. meta meta language
2. hierarchical solution
تارسکی کوشید نظریه خود را چنان گسترش دهد که بتوانند در نهایت این نظر
ارسطو را به طور دقیق بیان کنند.

هدف دوم تارسکی به متدولوژی پژوهش‌هایی با موضوع منطق و ریاضی مربوط
بود. ریاضيات مجموعه‌ای دقیق از قواعد است که درباره ویژگی‌های صوری نظریه‌ها
تحقیق می‌کند. این نظریه‌ها باید در چهارچوب منطق جدید فرمول بندی شده باشند;
مانند قواعد منطق نمادین. امروزه به مجموعه این پژوهش‌های منطقی، فراصیف شده
باشد. مفهوم صدق نهایی بسیار مهم در قضایای فراصیف دارد (برای مثال قضیه
ناتمامیت گودول را در نظر بگیرید); ولی به رغم این نقش اساسی، هنوز برای
پارادوکس کاراکتری که این مفهوم به وجوه می‌آورد فکری نشده بود. هدف دوم تارسکی
این بود تا تعریفی از صدق ارائه دهد که بتواند به صورت سازگار و بدون ایجاد تنافی
در فراصیف استفاده شود (Milne, 1999, p. 141).

4. پل هورویچ و نظریه حداکثر صدق

نظریه حداکثر صدق از زمره نظریه‌های فروکاهشی 1 شمرده می‌شود و شعار مشترک
تمام این نظریه‌های فروکاهشی، صدق این اصل است که تابع صدق یا متحمل... صدق است، یا یک صفت با متحمل حقيقی و طبیعی به شمار آورد و نباید بندایش که
این متحمل ویژگی خاصی را که در جهان خارج موجود بوده و اکنون در مورد
جمله‌ای به وقوع پیوسته نشان می‌دهد یا با وقوع آن خبری می‌دهد، همچنین نباید بر
خلاف آنچه که در تمام سنت دریبله فلسفه مرسوم است برای هدست آوردند ذات
حقیقی آن تلاش کرد و جهت پژوهش‌های فلسفه را به سوی تحقيق درباره ذات و
طبقت آن گرداند. متحمل صدق است: مانند متحمل صدق... قرمز است نیست که در
پژوهش‌های فلسفه درباره آن نظروزی کنیم و مثلاً بگویم که تحقيق درباره آن در

1. deflationary theories of truth
زمینه پژوهش‌های تجربی، می‌باشد به حقيقة ذاتی آن زمانی مشخص و عبانی می‌شود که
فلان پژوهش ما در مورد به‌مان مفهوم به تجيه برسد. در مقابل، نظریه‌های دیگر صدق
مانند نظریه مطالبت، هماهنگی و با پراگماتیسم، هر کدام ویژگی‌های خاصی را به امری
که صادق است نسبت می‌دهند و معتقدند که امر صادق باید آن ویژگی‌ها را داشته باشد
تا متحمل صادق بتواند بر آن حمل شود؛ همچنین این نظریه‌ها مشخص می‌کند که
پژوهش‌ها در کدام زمینه‌ها با یک متمرکر شود تا بتوان معین کرد که آیا یک گزاره دارای
آن ویژگی‌هاست یا نه؛ برای مثال در نظریه مطالبت آن گونه به مورد نظر طرفداران
تجارب گرافی است، باید پژوهش‌ها را در موارد تجربی متمرکز کرد تا بتوان آن
ویژگی‌ها را با یافته در مورد طرفداران نظریه پراگماتیک، آن ویژگی‌ها خود را در
زمینه محاسبه سود و منفعت نشان می‌دهند. با اینکه در مورد طرفداران نظریه مطالبت
زمینه که رویکرد منطقی و منهانشاخی دارند، صدق جمله زمانی محرز می‌شود که
نظریه دلالت شناسی ما کامل شده باشد و بتواند از پس دلالت باید جمله بیانشده بآید

(محمدرضا بانی‌انار، 1388، ص 17).
فرمول‌بندی‌ها بروش و دقیقی از تعیین ۱. داشته باشیم؛ برای مثال با نظریه حداکلی‌های توأم امکان‌پذیری "P or ¬P " به صورت "آخر" گزاره‌ای در فرم "P or ¬P " صادق است" در می‌آید. یا می‌توانیم نشن دهیم که گونه به یاد جمله "هم‌عین صادق است" را تحلیل کرد.

۲. معنا‌ی این محمود - یا به زبان دیگر، درک ما از واژه "صادق" آن گونه که آن را به کار می‌بریم - در نتیجه تمایل طبیعی ما به قبول نمونه جفت‌های "صورت هم‌ارزی" حاصل می‌شود. صورت هم‌ارزی به شکل زیر است:

۳. گزاره P< (که با جمله "P بیان می‌شود" صادق است، آگر و تنها آگر، P).

4. صادق است P < صادق است P (حجمی و دیگران، ۱۳۹۱، ص. ۳۳).

در تمام مواردی که محمود صادق به کار رفته باشد، می‌توانیم آن را با استفاده از نمونه جفت‌های صورت هم‌ارزی، علت حضور و کاربرد آن را توضیح داد.

(Horwich, 2001, p. 149)

اصول نظریه حداکلی (گزاره‌هایی که برای آنها بر اساس آورده نمی‌شود، بلکه تمام نظریه و مفهوم صادق بر آنها بنا می‌شود) گزاره‌هایی به شکل زیر هستند: (۱۷)

برف سپید است < صادق است ابر فسی است.

و

دو روح‌گویی گناه است < صادق است ابر روح‌گویی گناه است

1. generalization

۲. از این پس، از نامدهای P < برای نشان دادن گزاره استفاده می‌کنیم.

۳. این گونه گفتار در زبان فارسی معمول نیست و ما معمولاً جمله‌ای فرق را بین دو صورت بیان می‌کنیم که:

برف سپید است < صادق است ابر فسی است.

اما به این ترتیب دوباره به گزاره‌های عبارت فوق اشاره کرده‌ایم: یک‌گان با استفاده از نامدهای "و" و یک‌گان با به کاربردن صورت گزاره‌ای، معنی گفت "سپید بودن ابر" یا "برف سپید باشد"؟ بدن جهت هم برای چنین گزاره‌ای از نکرده تأکید بر گزاره‌دان عبارت فوق و هم برای حفظ ظاهر و صورت گزاره، از همان شکل‌کنی که در متن آمده است استفاده می‌کنیم.
و به طور کلی تمام گزاره‌هايی که ساختار زیر را دارند:

$\text{p} \implies \text{q}$

(E)

بدین ترتیب نظریه‌ای در باب صدق ساخته می‌شود که دارای ویژگی‌های زیر است:

الف) تمام اصول نظریه حداکثری توسط (E) ساخته می‌شوند و هیچ اصل دیگری وجود ندارد که به این مجموعه اضافه شود.

ب) در میان این اصول، هیچ اصلی وجود ندارد که به صورت روشی و صریح (explicit) بیان کند که صدق چیست. هیچ کدام از این اصول به صورت:

به ازای هر $x$, صادق است ات $x$ باشد

یا

$x$ is true iff $\varphi(x)$ ($\forall x$)

نیستند و هیچ اصلی نیز چه به صورت صریح و چه ضمنی بیان نمی‌کند ۸آن چیزی که باعث می‌شود گزاره‌ای صادق باشد این انتخاب خاصیت $\varphi$ را داشته باشد. درواقع این نظریه درباره هر واقعیت کلی در مورد صداق مشکوک است و اصولاً اجابة ورود چنین امر کلی را به عنوان ویژگی امکان صداق نمی‌دهد.

پ) در هیچ یک از اصول این نظریه به مفاهیم مانند دلالات، اعتبار منطقی، اظهار ۸و یا عبارت‌های مانند «صداق هدف پژوهش علمی می‌باشد» اشاره نمی‌شود. درواقع هدف پنهان این نظریه استقلال مفاهیم صداق از چنین مفاهیمی است. نه تنها در نظریه حداکثری مفاهیم صدق مستقل از دیگر مفاهیم است، بلکه ورود این مفاهیم ما را در مشکلات منطقی مانند دور گرفتن می‌کند.

ت) تعداد اصول نظریه حداکثری بین یم است؛ زیرا به ازای هر گزاره‌ای در زبان، این نظریه بک اصل ارائه می‌دهد. وقی گزاره‌هایی را که هنوز در زبان فعلي قابل بیان نیستند، ولي در یک زبان ممکن بیدرند به این مجموعه بیفزاهم، به پر گی تعداد اصول نظریه حداکثری بی می‌برم.

1. assertion
(ت) اگرچه توئستیم همه اصول نظریه حداقی را در یک صورت منطقی، بعضی\(L\) جمع کنیم، اما این اصل تنها در کی ضمینه\(A\) از این اصول برای ما به وجود می‌آورد؟ زیرا مثالاً همان طور که گفته شد هنوز بسیاری از اصول این نظریه بیان‌پذیر نیستند با گزاره مربوط به آنها هنوز به وجود نیامده است. درواقع بايد گفت جمع تمام اصول نظریه حداقی در یک صورت منفرد ممکن نیست.

چ) پیل هورویچ در یکی از پویزی‌های کتابش (۹۱)، به یکی از مباحثات خود با پاتریک گریم \(A\) اشاره می‌کند که در آن گریم به او یادآور می‌شود که نظریه حداقی نمی‌تواند به عنوان مجموعه‌ای از گزاره‌ها به صورت \(P\) صادق است اما \(\neg P\) لحاظ شود؛ زیرا اصول چنین مجموعه‌ای وجود ندارد. در استدلال لازم برای چنین نتیجه‌ای، از برده خلف استفاده می‌شود. این استدلال به این قرار است که اگر چنین مجموعه‌ای وجود داشته باشد، این گمان متناقض با هر زیرمجموعه‌ای از آن، گزاره‌ای وجود خواهد داشت و با بر تبیینی که از اصول نظریه حداقی دادیم، متناقض با هر کدام از این گزاره‌های جدید نیز اصلاً در نظریه حداقی وجود دارد؛ بنابراین می‌توان تابع یک به یکی میان زیرمجموعه‌ای اصول نظریه حداقی و برخی از اعضای مجموعه اصول نتیجه‌کننده اما استدلال قطعی کانتور نشان می‌دهد که چنین تابعی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

درنتیجه با پذیرش استدلال گریم، باید اندکی در بحث مربوط به اصول نظریه بازگری کنیم. درواقع وقتی می‌گوییم \(\neg P\) از نظریه حداقی تبیینه \(A\) به گزاره\(A\) می‌شود، نباید رابطه \(\neg P\) نتیجه هوش را می‌داند کل نظریه حداقی و \(\neg P\) برقرار کنیم؛ بلکه باید آن را رابطه‌ای میان بخشی با زیرمجموعه‌ای از نظریه حداقی (مجموعه‌ای از برخی گزاره‌ها به صورت \(P\) صادق است اما \(\neg P\) بدلیم.

---

1. implicit
2. Patrick Grim
3. برای آگاهی از استدلال قطعی کانتور، رک: لین، شوینگر تی و لین، یو فنگ، نظریه مجموعه‌ها و کاربردهای آن؛ ص ۱۲۹.
5. بررسی راهحل هورویچ مطابق نظریه حداکلمه صدق جهت رفع بارادوکس دروغگو

اگر صورت هم‌ارزی بدون هیچ استنباطی در مورد تمام گزاره‌ها و تمام رخداهای صادق در زبان تقسیم‌بندی به فرد خود را داشته باشد، آن‌گاه هیچ گروهی از بارادوکس دروغگو نیست؛ زیرا صورت هم‌ارزی امکان حضور جمله‌های خودرجاع در زبان را نمی‌کند. هورویچ بدون هیچ تریدیدی نتیجه فوق را می‌بیاند و بیان می‌کند که به هر دلیل باید نتیجه بگیریم که همه نمونه‌گانه‌های صورت هم‌ارزی درست نیستند و برای جلوگیری از بروز بارادوکس دروغگو باید برخی از نمونه‌های صورت هم‌ارزی مردود دانست شوند (Horwich, 1998, p. 40).

پیش از ارائه توضیح‌های بیشتر در این زمینه، شاپه‌است این به چند نکته اشاره کنیم:

نخست اینکه در نظریه حداکلمه، طبق ادعای هورویچ، صورت هم‌ارزی افزون بر اینکه کاربردهای محصول صادق است، را در زبان توضیح می‌دهد، چگونگی شکل گیری و ادراک مفهوم صدق را نیز در ذهن انسان توضیح می‌دهد؛ بنی صورت هم‌ارزی به‌نتیجه‌برای اینکه مفهوم صدق را در ذهن انسان شکل گیرد کافی است. حال اگر تغییری در صورت هم‌ارزی ایجاد شود، این بدان معناست که در درک مفهوم صدق در انسان نیز باید تغییری به وجود آید و یا باید پذیرفته که از همان آغاز صورت هم‌ارزی باید شکل گیری مفهوم صدق کافی نبوده است.

دوم اینکه راهحل هورویچ با توجه به نکته فوق، به راهحل اولی که در جنده بخش پیش برا چحل بارادوکس دروغگو بیان شد، بسیر نزدیک است؛ بنی هورویچ می‌کوشد بیان کند استدلالی که نشان می‌دهد بارادوکس به تناقض می‌انجامد درست است و این مفاهیم ما هستند که تناقض‌زا هستند؛ برای رفع این مشکل باید مفاهیم را به گونه‌ای که در نظریه حداکلمه بیان می‌شود اصلاح کرد تا تناقض‌های فعلی و بعده‌ای از میان برود.

سوم اینکه اگر صورت هم‌ارزی در مورد برخی جمله‌ها صحیح نباشد، آن‌گاه مطابق نظریه‌های هورویچ نباید صدق آن جمله‌ها برای ما در کد پذیر باشد. این نکته سوم با تأمل بیشتر تقلید جالبی در پی دارد. از یک سو خلاف فهم اولیه ماست؛ بنی چه احساس
می‌کنیم که معناى مفهوم صدق به کاررفته در جمله‌های دروغگو را در کی می‌کنیم.

همانطوری که مفهوم صدق درگ جمله‌ها را در کی می‌کنیم؛ اما از سوی دیگر موافق نظر هوررویچ است؟ زیرا هر چه بیشتر بر روی جمله‌های دروغگو تمرکز می‌کنیم، کمتر معنای صدق آنها را درک می‌کنیم و در نتیجه به تنافی اساسی در دایره مفاهیم ذهنی خود می‌رسیم! بنابراین ما نمی‌توانیم مفهوم صدق مربوط به جمله‌های دروغگو را در ذهن داشته باشیم؛ زیرا تنها وسیله ما برای رسیدن به این مفهوم، معنای صورت هم‌ارزی، در مورد این جمله‌ها وجود ندارد.

اکنون با توجه به موارد پیش گفته، می‌توانیم راهحل هوررویچ برای پارادوکس دروغگو را چنین تقرر کنیم:

فرض کنیم نماد "# نام عبارت "گزارهای که با حروف برجه بیشتر و بولد در اینجا نشان داده شده صادق نیست" باشد. سپس در ادامه فرض می‌کنیم:

> صادق است.

و با ارائه صورت هم‌ارزی مناسب پیشنهاد می‌کنیم:

> صادق است.

می‌توانیم نتیجه بگیریم که

که بیان می‌کند موضوع آن، معنی گزاره »# صادق نیست. این بیان را می‌توان به صورت زیر نوشت:

> صادق نیست.

که با فرض ابتدا متناقض است. حتی استدلال به روش‌های دیگر نیز ما را از تناقض نمی‌راند؛ مثلاً اگر در ابتدای فرض کنیم:

> صادق نیست.

سپس با استفاده از قاعده رفع نالی برای صورت هم‌ارزی (»# ≡ »#) صادق است)، نتیجه می‌گیریم که

~
که می‌گوید "# صادق نیست و بنابراین می‌توان بگویم:

# صادق است.

و چون از صدق `<# به عدم صدق آن و همین طور بر عکس، از عدم صدق

# به صدقش رسیدمیم می‌توانیم دوطرفی زیر را نتیجه بگیریم که آشکارا متناقض

و ناسازگار است:

# صادق است اتایا! # صادق نیست.

اما چه گزینه‌هایی را می‌توانیم انتخاب کنیم تا به این تناقض دچار نشویم:

1. می‌توانیم برخی قوانین منطق کلاسیک، مانند رفع نتایل، وضع مقدم، حذف دو

سلب متوالی و یا قاعده جانشینی لاپنس را رد کنیم.

2. می‌توانیم مانند تارسکی اعلام کنیم که مفهوم صدق نمی‌تواند به یکسان بر

گزاره‌ای که خود شامل این مفهوم هستند، مانند چای جمله # حمل شود.

3. می‌توانیم به دلایلی بیان کنیم که جمله: # هیچ گزاره‌ای را در برد ندارد با

باصطاب از بیان یک گزاره، به دلایلی مانند خودارجاو یون درست ساختن ندانستن است.

4. برخی نمونه جانشین‌های صورت هم‌ارزی را مورد اعلام کنیم؛ به همین نمونه‌هایی

را که شامل جمله‌های مانند # می‌شوند.

گزینه (1) بسیار پرهزینه است و کل نظام منطقی را زیر سوال می‌پرد؛ گزینه (2)

بسیار افق‌ریز است و به علت وجود چند نوع جمله پارادوکسیکال، کل جمله‌هایی را که

دارای مفهوم صدق یا کد هستند، از دسترس خارج می‌کنند؛ گزینه (3) خلاف این

حقیقت است که به ازای هر شرایطی مانند، ممکن است فردی بنا به داشته باشد

گزاره‌ای که منطق با شرایط C است صادق نیست و از آنجا که متعلق باور یک گزاره

است، نتیجه می‌شود (گزاره‌ای که با شرایط C منطق با شرایط است) گزاره‌ای را بیان

می‌کند. و این بسیار ممکن است که گزاره‌ای که بیان می‌شود، همان‌گونه باشد که با شرایط

منطق با شرایط منطق با شرایط C
می‌توان از نظر هورویچ، گرینه (۴) است؛ یعنی فقط نمونه‌های معینی از صورت همان‌رژی صحیح هستند.

البته این محدودیت در نمونه‌های صورت همان‌رژی نباید باعث نگرانی باشد؛ زیرا گسترده آن وسع نیست. البته از گزاره‌های علمی از این محدودیت خارج هستند؛ زیرا به‌خودی خود به‌منظور صدق را در بر ندارند. اما اینکه برآوری‌هایی که میزانی از نمونه‌های صورت همان‌رژی پاک‌کرده یا پیش‌گیری کرده است، که درارو گشته است نیز می‌تواند به‌شمار رساند.

پارادوکس دروغ‌گویی می‌انجامد، بکی از جالب‌ترین پرسشنامه‌های است که در فلسفه معاصر بدان پرداخته می‌شود.

برای هدف مار در این مقاله، همین کفایت می‌کند که بذل‌پرای برخی نمونه‌های معین از صورت همان‌رژی جزو اصول موضوع نظریه‌های صدق نیستند. اما باید برخی از ویژگی‌های این موارد در نظر گرفته شود باشد.

- نمونه‌هایی که به‌ثبات پارادوکس‌های مانند پارادوکس دروغ‌گویی می‌انجامند;
- گستره این موارد با باید جز اینکه پیوسته باشد;
- باید خصوصی‌های در این موارد یافته شود که در همه مشترک باشد و نیز از وسیع‌ترین این موارد جلوگیری کند.

6. بررسی و نقش راهحل هورویچ برای پارادوکس دروغ‌گویی

همان‌طور که دیدیم راه حل هورویچ برای رفع پارادوکس دروغ‌گویی شامل اندکی دست‌بند در مفاهیم ذهنی و اندکی عداله از ادعای اولیه نظریه‌های دفاعی، منبی بر توصیف تمام موارد استفاده از معنی صدق است؛ از همین رو انتقادهای اساسی زیر به راه حل هورویچ وارد می‌شود:

- انتقاد اول اینکه شاید ارائه نظریه‌ای که صدق را به گونه‌ی دیگری تعیین کند و آن را ویژگی مفهومی مهمی بداند، بتواند این مسائل را حل کند؟ البته هورویچ این ادعا را به‌شدت انتقاد کرده است؛ انتقاد دوم اینکه چه بسا پژوهش‌های بیشتر به روز پارادوکس‌ها به راه حل برای این موارد منجر شود و سپس روشن شود که دست‌بند
در ریشه‌های مفهومی و نتیجه‌های معانشناخی کار صحیحی نبوده است. اما انتقاد سوم و مهم‌تر، همان طور که آن‌گونه با هورویچ بیان‌آور می‌شود (42)، به مواردی مربوط است که جمله‌های خودارجاع و دروغگو در غیر موارد پارادوکس یکیکال به کار می‌روند؛ مثلًا فرض کنیم مطابق نتایج نهایی که هورویچ در برای مفهوم صدق قائل است، یعنی امکان تعیین، بیان کنیم:

هرچه علی‌می‌گوید صدق است.

اما اگر یکی از جمله‌هایی که علی به زبان می‌آورد، "باشد، آن‌گاه با حذف صورت هم‌ارزی مناسب با این جمله، نظریه حداکثری از توضیح جمله زیر نتایج خواهد بود:

اگر علی گویید #، آن‌گاه # صدق است.

بنابراین بدرغم ادعاهای هورویچ، پارادوکس دروغگو همچنان یک معضول اساسی برای نظریه‌های صدق باقی می‌ماند (491) و باید منتظر پژوهشهای پیشروی بود تا درباره این مشکل توضیح دهند.

اتقاد چهارم اینکه نکته کلیدی در نظریه حداکثری این است که ما بدون هنچ محدودیت‌های این تمایل را داریم که همه نمونه‌های صورت هم‌ارزی را پذیرفتم; یعنی حتی نمونه‌های مربوط به پارادوکس دروغگو را هم پذیرفتم و به همان دلیل، معنای مفهوم صدق در آن‌ها را درک می‌کنیم. اما با بر راهحل هورویچ، باید به شکل مصوتی این تمایل را در مورد جمله‌های خودارجاع از میان برهم و نمونه‌های صورت هم‌ارزی را که پارادوکس به وجود می‌آورد پذیرفتم. به نظر می‌رسد این راهحل هنیج با پذیرفتم محصلی به پارادوکس دروغگو نداده است و تنها آن را به مسئله حذف نمونه‌های خاص صورت هم‌ارزی و نداشتن تمایل به قبول آن‌ها تبدیل کرده است که خود مسئله‌ای پیچیده و هم‌کنون بدون پاسخ است. تمایل به قبول همه نمونه‌های صورت هم‌ارزی در نظریه حداکثری، امری پیشین است و ما پیش از مواجهه با هر مصداقی از کاربرد مفهوم صدق، صورت هم‌ارزی مربوط به آن را قبول داریم؛ اما پاسخ هورویچ با دستی‌سی این است؛ یعنی نخست با پاسخ کنیم که آیا قبول نمونه‌های خاص از تخصص صورت هم‌ارزی به پارادوکس می‌انجامد یا نه و اگر پارادوکس پسینی بود، آن را حذف کرد.
هویچی در این مسئله اعتراض کرد \cite{Horwich, 2010, p. 47}.

انتقاد پنجم اینکه همان طور که در مورد راه‌حل تارسکی دیدیم، می‌توان از پارادوکس دروغگو در زبان‌های صوری پرهیز کرد؛ اما در زبان‌های طبیعی و بسته این امر ممکن نیست. نظریه حداقی صدق، نظریه‌ای درباره زبان‌های طبیعی است. اگر راه حل هویچی برای فرار از این پارادوکس محدود کردن درک شهودی ما از مفهوم صدق باشد، آن گه آنچه از این نظریه حاضر می‌شود در کی ناقص از مفهوم صدق بود؛ بیدین ترکیب راه‌حل هویچی نشان مسئله دروغگو را حل نمی‌کند، بلکه کل نظریه حداقی را نیز زیر سوال می‌برد. زیرا نشان می‌دهد نظریه حداقی نتوانسته است به شکل

کافی توضیح دهد کاربرد صدق در زبان طبیعی از چه قواعدی پروری می‌کند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالع پیش گفته، به نظر نگارنده مقاله، نظریه حداقی صدق در توضیح کاربردهای روزمره ما از مفهوم صدق در زبان‌های طبیعی به‌خوبی عمل می‌کند و می‌تواند ما را به چگونگی درک مفهوم صدق به خلاصه‌ترین شکل ممکن و بدون بهره‌گیری از مفهوم‌ها دیگر آگاه کند. اما این نظریه در برخورد با جمله‌های مصنوعی و خودارجاع، مانند پارادوکس دروغگو، پاسخ درخوری ندارد و انتقادهای مطرح شده در مورد آن نشان می‌دهد تعیین قاعده کلی در مورد مفهوم صدق که هم‌اکنون این مفهوم را در زبان معین کند غیرممکن است. شکایت در مورد وجود قاعده‌ها یکی درباره چگونگی کاربرد وازدها، تها به مفهوم صدق مربوط نیست و مطابق هشدار بیشین ویتکشتنا آورده از مورد تعیین قانون‌های کلی در مورد کاربرد واژگان در زبان بسیار محتاط باشیم. در پایان به این گفته کریپکی اشاره می‌کند که این

تشریح را به بهترین شکل پیان کرده است:

من خودم را بین دو دیدگاه رقیب گرفتار می‌دانم: اول دیدگاه چامسکی که معنی

است قواعد بیتادی زبان طبیعی را باشد به کمک ترکیبی از تکیه‌گاه‌های فرمال.
تجربی و شهودی کشف کرد؛ دوم دیدگاه مقابل آن یعنی دیدگاه وینکلن‌تاین دوم که بسیاری از "ساختارهای بنیادین" یا "فرم‌های منطقی" که زیربنای معاش‌نخی هستند یا "تعهدهای وجود‌نشان" و غیره را که فیلسوفان مدعی هستند با تکنیکهای فوق‌العاده خانه‌ای بیشالهایی یافتند، ۱ می داند (۱۹۷۷، p. ۴۱۲).

(Kripke, 1977, p. 412).

1. luftgebaude
فهرست منابع


3. حجی، سید محمدعلی؛ محمدقربانیان، هومن؛ نویسی، لطف‌الله؛ گلسام، ارسلان. (1393). دفاع از نظریه معناداری هوریچ در برابر برخی انتقادات، فلسفه و کلام اسلامی، ج77(1).


References

20. Rasouli Sharbiani, R. (1382 AP). Explaining the paradox of the liar in the views of Muslim regionalists and criticizing and evaluating it based on Tarski’s semantics (doctoral dissertation). Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. [In Persian]